

محمد (ص)
بر پایه کهن ترین منابع

مجموعه تاریخ | ۱۶ |



فهرست

۱۱	پیش‌گفتار
۲۵	۱. خانه خدا
۳۱	۲. زبانی هنگفت
۳۳	۳. قریش جوف
۳۹	۴. جبران زیان
۴۳	۵. نذر فدیة پسر
۴۷	۶. نیاز به یک پیامبر
۵۳	۷. عام‌الفیل
۵۹	۸. صحرا
۶۵	۹. دو فقدان
۶۹	۱۰. بحیرای راهب
۷۳	۱۱. پیمان جوانمردی
۷۷	۱۲. مسائل مربوط به ازدواج
۸۳	۱۳. اهل بیت
۹۱	۱۴. بازسازی کعبه
۹۵	۱۵. اولین وحی‌ها
۱۰۱	۱۶. عبادت
۱۰۹	۱۷. خانواده‌ات را بیم ده
۱۱۳	۱۸. قریش دست به کار می‌شود
۱۱۹	۱۹. اوس و خزرج
۱۲۳	۲۰. ابوجهل و حمزه
۱۲۷	۲۱. قریش پیشنهاد معامله می‌دهد
۱۳۳	۲۲. رهبران قریش
۱۳۷	۲۳. حیرت و امید
۱۴۳	۲۴. شکاف‌های خانوادگی

- ۱۵۱ .۲۵. هنگام ساعت
 ۱۵۵ .۲۶. سه سؤال
 ۱۶۱ .۲۷. حبشه
 ۱۶۹ .۲۸. عمر
 ۱۷۳ .۲۹. تحریم و انحلال
 ۱۸۱ .۳۰. بهشت و خلود
 ۱۸۵ .۳۱. عام الحزن
 ۱۹۵ .۳۲. نور وجه تو
 ۲۰۱ .۳۳. پس از عام الحزن
 ۲۰۵ .۳۴. یثرب پذیرا
 ۲۱۳ .۳۵. مهاجرت های بسیار
 ۲۱۷ .۳۶. توطئه
 ۲۲۱ .۳۷. هجرت
 ۲۲۹ .۳۸. ورود به مدینه
 ۲۳۳ .۳۹. وفاق و شقاق
 ۲۴۵ .۴۰. خانه جدید
 ۲۵۱ .۴۱. آستانه جنگ
 ۲۵۷ .۴۲. قدم نهادن در راه بدر
 ۲۶۹ .۴۳. جنگ بدر
 ۲۸۱ .۴۴. بازگشت شکست خوردگان
 ۲۸۵ .۴۵. اسیران
 ۲۹۳ .۴۶. بنی قینقاع
 ۲۹۹ .۴۷. وفات ها و وصلت ها
 ۳۰۵ .۴۸. اهل صفه
 ۳۱۱ .۴۹. جنگ های پراکنده
 ۳۱۵ .۵۰. آمادگی برای جنگ
 ۳۲۳ .۵۱. قدم نهادن سوی احد
 ۳۲۷ .۵۲. جنگ احد
 ۳۴۳ .۵۳. انتقام
 ۳۴۷ .۵۴. دفن شهدا
 ۳۵۳ .۵۵. پس از احد
 ۳۵۹ .۵۶. قربانیان انتقام
 ۳۶۵ .۵۷. بنی نضیر
 ۳۷۱ .۵۸. صلح و جنگ

۳۸۹	۵۹. خندق
۳۹۷	۶۰. محاصره
۴۱۱	۶۱. بنی قریظه
۴۱۹	۶۲. پس از محاصره
۴۲۳	۶۳. منافقان
۴۲۷	۶۴. گردنبند
۴۳۳	۶۵. دروغ
۴۴۱	۶۶. سرگردانی قریش
۴۴۹	۶۷. پیروزی آشکار
۴۵۷	۶۸. پس از حدیبیه
۴۶۷	۶۹. خیبر
۴۸۱	۷۰. که را بیش از همه دوست می‌داری؟
۴۸۷	۷۱. پس از خیبر
۴۹۷	۷۲. عمره و پیامدهای آن
۵۰۷	۷۳. شام
۵۱۷	۷۴. نقض پیمان صلح
۵۲۷	۷۵. فتح مکه
۵۳۹	۷۶. جنگ حنین و محاصره طائف
۵۴۵	۷۷. آشتی‌ها
۵۵۳	۷۸. پس از فتح
۵۵۹	۷۹. تبوک
۵۶۵	۸۰. پس از تبوک
۵۷۷	۸۱. درجات
۵۸۳	۸۲. آینده
۵۸۷	۸۳. حجة‌الوداع
۵۹۵	۸۴. انتخاب
۶۰۵	۸۵. جان‌شینی و خاکسپاری
۶۱۵	مرجع‌ها
۶۱۷	نمایه

خانه خدا

کتاب پیدایش می گوید که ابراهیم فرزندی نداشت و امید آن را هم به دل راه نمی داد تا اینکه یک شب خداوند او را از چادرش به بیرون فراخواند و به او گفت: «اکنون به آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، اگر توانی که بشماری»؛ سپس درحالی که ابراهیم به ستارگان چشم دوخته بود دوباره آن صدا را شنید که گفت: «ذریه تو نیز چنین خواهد بود».^۱

مدت ها پیش ساره، همسر ابراهیم، از سن آبستنی گذشته و به این دلیل کنیز مصریش هاجر را به عنوان همسر دوم به ابراهیم بخشیده بود. اما پس از چندی، احساسات خاتون و کنیز نسبت به همدیگر تلخ شد و هاجر از خشم^۲ ساره گریخت و در اضطرار و درماندگی اش به درگاه خداوند ناله آورد و خداوند برای او فرشته ای با این پیام فرستاد: «ذریهات را چنان فزونی خواهم بخشید که از کثرت به شمار نیاید». فرشته همچنین به هاجر گفت: «نیک بنگر، تو زاینده ای؛ پسری حمل خواهی کرد و نامش اسماعیل خواهی نهاد، زیرا پروردگارت درد دلت را شنیده است».^۳ هاجر نزد ابراهیم و ساره باز آمد و آنچه را فرشته گفته بود برای آنها بازگفت و وقتی پسر به دنیا آمد ابراهیم پسر را اسماعیل نام نهاد، یعنی خدا می شنود.

۱. ۱۵: ۵.

۲. این توصیفات («تلخی»، «خشم» ...) مبتنی بر منابع یهودی است - م.

۳. ۱۶: ۱۰-۱۱.

وقتی ابراهیم به صدمین سال عمرش رسید و ساره نودساله شده بود، خداوند بار دیگر با ابراهیم سخن گفت و بشارت داد که ساره نیز پسری بار خواهد گرفت که باید نامش را اسحاق نهند. ابراهیم با نگرانی از اینکه پسر اول نظر لطف خاص خدا را از دست دهد، دست به دعا برداشت: «خدایا! اسماعیل نزد تو زنده بماند!» خداوند به او گفت: «دعایت برای اسماعیل را شنیدم. بدان که او را برکت بخشیده‌ام... و از او امتی بزرگ خواهم ساخت. اما عهدم را با اسحاق بنیان خواهم نهاد که ساره یک سال دیگر در چنین زمانی برایت بار خواهد گرفت»^۱.

اسحاق متولد شد و ساره خود او را شیر می‌داد؛ هنگامی که او را از شیر گرفت به ابراهیم گفت که از این پس هاجر و فرزندش نباید در این خانه بمانند. ابراهیم به خاطر عشق شدیدش به اسماعیل بسیار محزون شد، اما باز خداوند با او سخن گفت و فرمود که به توصیه ساره عمل کند و غمگین نباشد، و باز به ابراهیم وعده داد که اسماعیل را برکت خواهد بخشید.

تقدیر این بود که نه یک امت، بلکه دو امت بزرگ وقتی به گذشته می‌نگرند ابراهیم را به‌عنوان پدر خود ببینند؛ دو امت بزرگ، دو نیروی هدایت‌یافته، دو وسیله برای تحقق اراده خداوند؛ زیرا هدیه‌ای که خداوند بشارت می‌دهد حتماً مقدس است و در چشم او عظمتی جز عظمت روح وجود ندارد. بدین‌سان ابراهیم سرچشمه دو جریان معنوی شد که قرار نبود با هم روان شوند، بلکه هریک مسیر خود را پی گرفت. او هاجر و اسماعیل را با اطمینان به اینکه همه چیز به خیر خواهد گذشت به برکات خدا و حفظ ملائکه‌اش سپرد.

دو جریان معنوی، دو دین، دو دنیای خدایی؛ دو دایره و بنابراین دو مرکز.^۲ هیچ مکانی با انتخاب بشر مقدس نمی‌شود، بلکه بی‌شک در آسمان چنین مقدر شده است. در درون مدار ابراهیم دو مرکز مقدس قرار داشت: یکی از آنها به لحاظ زمانی نزدیک بود، اما دیگری را شاید خود او هم نمی‌دانست؛ و این

۱. ۱۷: ۲۰-۲۱.

۲. این نگاه تیز و عمیق وحدت‌گرایانه به سنت اسلامی و سنت یهودی - مسیحی در سرتاسر همه آثار نویسنده و دیگر معتقدان به «جاویدان خرد» (یا «حکمت خالد»، perennialism) به چشم می‌خورد - م.

دومین مرکز بود که هاجر و اسماعیل به سمت آن هدایت می‌شدند، به دره‌ای بی‌آب و علف در عربستان، تقریباً به فاصلهٔ چهل روز راه شتر از کنعان. آن دره بگه نام داشت، بعضی گفته‌اند به دلیل تنگی‌اش، چراکه، به استثنای سه گذرگاه، این دره از همه طرف با تپه و کوه احاطه شده است. گذرگاهی به طرف شمال، دیگری به طرف جنوب، و روزنه‌ای به طرف دریای سرخ که از سمت غرب هشتاد کیلومتر تا بگه فاصله دارد. در کتاب‌ها چیزی دربارهٔ اینکه چگونه هاجر و فرزندش به بگه رسیدند نمی‌یابیم.^۱ شاید با کمک و مراقبت مسافران بود که هاجر و طفل شیرخواره‌اش توانستند به آنجا برسند، چراکه دره در یکی از مسیرهای بزرگ کاروان‌ها واقع شده بود که گاه آن را «مسیر بخور»^۲ می‌نامیدند، زیرا عطر و بخور و نظایر آن را از جنوب عربستان از این راه به مدیترانه می‌آوردند. حتماً هنگام رسیدن کاروان به مکان موعود مسافران هاجر را راهنمایی کرده بودند. اما دیری نگذشت که مادر و فرزند هر دو مغلوب عطش شدند، تا جایی که هاجر احساس کرد نزدیک است اسماعیل از تشنگی جان دهد. بنابر روایات نسل به‌جا مانده از آنها، وقتی مادر روی صخره‌ای در پای یک بلندی در آن نزدیکی ایستاده بود تا ببیند آیا اثری از کمک به‌چشم می‌خورد یا نه، اسماعیل روی ماسه‌ها می‌گریست و خدا را می‌خواند. هاجر چون چیزی ندید سوی بلندی دیگر شتافت، اما آنجا نیز احدی پیدا نبود. او نیمه‌جان و پریشان‌خاطر جمعاً هفت‌بار بین دو صخره دوید و پس از هفتمین نوبت، وقتی از خستگی روی صخرهٔ دورتر نشست، فرشته با او سخن گفت. به قول کتاب پیدایش:

و خدا صدای کودک را شنید؛ و فرشتهٔ خدا از آسمان هاجر را خواند و به او گفت: هاجر از چه نالانی؟ ترس، خدا صدای کودک را از همان‌جا شنیده است. برخیز و پسرک را بلند کن و در دستانت نگاه‌دار که من از او امتی عظیم خواهم ساخت؛ و خدا چشم‌های او را گشود و او چاه آبی دید.^۳

۱. بنا بر روایات اعراب که مقبول بیشتر مسلمانان است، هنگامی که هاجر اسماعیل را به بگه آورد، او هنوز طفلی شیرخواره بود.